

نظریه‌های اسلامی سازمان و پست مدرنیسم

ابوالفضل ذوالقدر^۱، بهروز قاسمی^{۲*}

^۱ دانشجوی دکتری مدیریت بازرگانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۲ استادیار گروه مدیریت بازرگانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

پست مدرنیسم نه صرفاً یک دیدگاه خاص فلسفی، بلکه یک جریان عام اجتماعی و علمی در دهه‌های اخیر است که با مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی خاص خود، در حوزه‌های گوناگون علمی و نظریه پردازی تأثیرگذار بوده است. تأثیر این جریان در حوزه نظریات مدیریت در حدی است که برخی محققان در تقسیم خود از نظریات مدیریت، یک بخش را به نظریات پست مدرن اختصاص داده‌اند. این تحقیق بیشتر با رویکرد نظری و فلسفی انجام شده و هدف آن، شناخت شاخصه‌های اصلی دیدگاه پست مدرن و بررسی تأثیر آنها در نظریه مدیریت است. نفی عقلانیت، رسمیت، و قانون محوری در امور سازمانی، استفاده از استعاره‌های متنوع و نرم برای سازمان، تنوع ساختارهای سازمانی، و توجه به گروه‌های خاص از جمله ویژگی‌های نظریات پست مدرن مدیریت است. همچنین با توجه به همزمانی ظهور سازمان‌های فراصنعتی با مطرح شدن نظریات پست مدرن، رابطه این دو نیز به اختصار بررسی شده است. در پایان به طور اختصار تأثیر دیدگاه پست‌مدرن بر نظریات اسلامی سازمان و مدیریت مورد دقت قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: پست مدرن، مدیریت، نظریه مدیریت، سازمان فراصنعتی، استعارات سازمانی

مقدمه:

بر خلاف رشته هایی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی که حتی در لفظ این رشته‌ها جنبه شناختی و نظری لحاظ شده، «مدیریت» حتی وقتی به عنوان یک رشته علمی مطرح می‌شود، بیشتر جنبه عملی دارد و شنونده را به یاد یک کار خاص و یک عمل خارجی می‌اندازد تا یک رشته علمی. این مسئله ناشی از نگاه اولیه به مدیریت است که بر اساس آن مدیریت عبارت است از: یک رشته روش‌ها و فنون که مدیر را در اداره یک سازمان توانمند می‌سازد. این موضوع، که مدیریت جنبه عملی دارد، قابل انکار نیست؛ اما آنچه نباید از آن غفلت کرد این است که این کار عملی مبتنی بر مبانی نظری خاصی است که تفاوت در آنها منجر به تفاوت در عمل می‌شود.

یکی از نویسندگان در این‌باره چنین می‌نویسد: هزاران و بلکه صدها هزار از مدیران عالی اجرایی، که در دوره‌های تجاری شرکت می‌کنند، هرچند نظریات واقعی معمولاً به صورت کاملاً مستقیم به آنها ارائه نمی‌شود، اما چنین مطالبی را می‌آموزند. حتی کسانی که هرگز در مدارس تجاری حضور پیدا نکرده‌اند، آموخته‌اند که بر اساس این روش‌ها فکر کنند؛ زیرا این نظریات در فضا وجود دارد؛ برخی کنش‌ها و رفتار مدیران را مشروعیت می‌بخشد و از موارد دیگر سلب مشروعیت می‌کند و به طور کلی نظم ذهنی و هنجاری را که بر اساس آن تصمیمات روزانه اتخاذ می‌شود شکل می‌دهد.

بنابراین، همان‌گونه که در رشته مدیریت باید به آن روش‌ها و فنون عملی توجه داشت، لازم است مبانی نظری و علمی آنها نیز مدنظر قرار گیرند، چراکه عدم توجه به مبانی نظری در این رشته، سبب انحراف در عمل می‌شود و پیامدهایی به دنبال دارد که بدون توجه به مبانی نظری، قابل تحلیل نیست. این نکته که مدیریت نیاز به مباحث نظری دارد و در رشته مدیریت نباید از مباحث نظری غفلت کرد، تنها نتیجه یک استنتاج منطقی نیست، بلکه استقرای عملی و بررسی خارجی مباحث مطرح در این رشته نیز حکایت از این واقعیت دارد که حجم قابل توجهی از مباحث مطرح در این رشته، مباحث نظری و فلسفی مربوط به نظریات مدیریت است. این مسئله چنان آشکار است که برخی از آن به جنگل نظریات ۳ تعبیر کرده‌اند که علاوه بر کثرت مباحث نظری، بر تنوع آنها نیز دلالت دارد.

نکته قابل توجه دیگر اینکه مباحث نظری مطرح در مدیریت، مجموعه‌ای جدا از دیگر مباحث فلسفی نیستند که در جزیره‌ای مستقل مباحث خود را پیگیری کنند، بلکه کاملاً تحت تأثیر مباحث مطرح در سایر حوزه‌های فلسفی هستند؛ همان‌گونه که می‌توانند بر آن مباحث نیز تأثیرگذار باشند. بنابراین، برای درک عمیق‌تر این نظریات، لازم است حداقل آشنایی اجمالی با اصول و مبانی فلسفی حاکم بر این نظریات وجود داشته باشد تا بتوان با تکیه بر آن اصول و مبانی و تفاوت‌ها و شباهت‌های میان آنها، نظریات مدیریت را بررسی و فهم نمود.

با توجه به مطالب مزبور، که ضرورت بررسی مبانی فلسفی و جریان‌های فکری حاکم بر نظریات مدیریت را آشکار می‌کند و با عنایت به این نکته که دیدگاه پست‌مدرنیسم یکی از جریان‌های قوی در تفکرات فلسفی و اجتماعی از حدود دهه هفتاد است، در این تحقیق به بررسی تأثیرات این جریان بر نظریات مدیریت پرداخته می‌شود. برای این کار، ابتدا ویژگی‌های اصلی و مؤلفه‌های مهم دیدگاه پست‌مدرنیسم بررسی می‌شود و در ادامه، با نگاه اجمالی به نظریات مطرح در دوران حاکمیت تفکر پست‌مدرن، تأثیرات آن ویژگی‌ها و مؤلفه‌ها، در آن نظریات پی‌جویی خواهد شد.

مدرنیزم:

مدرنیزم یا «مدرنیته» واژه‌ای فلسفی - اجتماعی است که اشاره به نشانه‌ها، تولیدات یا مدل‌هایی از زندگی تکنولوژیک دارد و مفاهیم صنعتی شدن و رشد و توسعه در ابعاد فنی و انسانی را در برمی‌گیرد.

مدرنیته یا «نوگرایی» درست از زمانی آغاز شد که انسان خود را کشف کرد و در واقع از هنگامی که مقوله «خرد» با ظهور در دوره «روشنگری» به عنوان برترین خصلت انسان مطرح شد. مدرنیته دوره‌ای از تکامل دانش بشری بود که بر اصول عقلایی متمایز و با اتکا به وجود «یک بهترین روش» پایه‌گذاری شد.

گذار از دوره «پیش مدرن یا سنت‌گرایی» به دوره جدید و نوگرایی یک شبه صورت نگرفت. ظهور مظاهر سرمایه‌داری و حاکمیت زور پس از قرن‌های متمادی حاکمیت زور و سنت‌های تقدیس شده قضا و قدرگرایانه در مناسبات اجتماعی خرد و کلان همراه با گسترش سایه و نفوذ اخلاق سرمایه‌داری آغاز دوره مدرن را در مغرب زمین خبر داد. اخلاق پروتستانیزم مستلزم دیدگاه دنیوی و «عرفی‌سازی مذهب» بود و این مذهب جدید، سخت‌کوشی و کار شدید را نه تنها یک فضیلت اخلاقی بلکه یک مسئولیت‌گریز ناپذیر می‌دانست. این بینش با باورها و عادت‌های مادی در هم آمیخت و توجیه‌گر تعقیب هدف‌های عقلایی و بشدت اقتصادی شد.

باور بنیادین به مدرنیزم، اعتقاد به استفاده دولت‌ها از نظریات علمی و اجتماعی و مداخله در کلیه مسائل اجتماعی را ایجاب می‌نمود و همزمان با رشد نیازهای اقتصادی متعدد انسان‌های اقتصادی، بورکراسی‌های عریض و طویل با ویژگی‌های باقیمانده تا به امروز از آن دوران ظهور و گسترش یافت. با گذشت زمان دگرگونی‌های مختلف در جوامع و در محیط‌های سازمانی منجر به کم‌رنگ شدن بسیاری از ارزش‌های دنیای مدرن شد. کاهش منابع طبیعی، جنگ‌های خانمان‌سوز، آلودگی محیط زیست، جنگ سرد بین ابرقدرتها، توقعات جدید طرح شده در محیط‌های کاری، گرایش‌های اجتماعی جدید و بروز مسئولیت‌های اجتماعی متناسب با آن برای سازمانها و مدیران و سلب شدن تدریجی اعتماد نسبت به نهادهای استقرار یافته اسباب تضادهای اجتماعی را فراهم آورد. گویا عصری که حاصل آن عقلایی ساختن سازمان‌های سیاسی - اجتماعی و صنعتی، پیشرفت‌های تکنولوژیک، گسترش آموزش همگانی در جوامع غربی بود رو به غروب می‌رفت. عقلایی کردن، دیوان‌سالاری و تکنولوژی‌های مدرن آزادی انسان را اعتلا نداد، بلکه او را محدودتر ساخته بود. ناهمگونی با «عقلانیت ابزاری» سازمان‌ها موجب پیدایش انسان‌های از خود بیگانه یا آدم‌واره‌های شادمان شد که ناخواسته خود را با شرایط غیرقابل کنترل مسلط بر خود از جمله سازمان‌های غول‌پیکر وفق داده بودند.

تعریف پست مدرنیسم:

باید اذعان کرد که نمی‌توان «پست مدرنیسم» را دقیقاً تعریف کرد و تمام ویژگی‌های آن را برشمرد. به تعبیر یکی از اندیشمندان، حتی نباید به دنبال معنای لفظ «پست‌مدرنیسم» بود؛ چراکه بیشتر صاحب‌نظران پیرو این اندیشه به معنا قائل نیستند و وجه غالب تفکر پست‌مدرنیسم اثبات بی‌معنایی یا طرح صرف‌نظر کردن از معناست. بنابراین، نمی‌توان دقیقاً گفت که پست مدرنیسم چیست و چه شاخصه‌هایی دارد؛ اما به خوبی می‌توان ادعا کرد که حقیقتی به نام «پست‌مدرنیسم» وجود دارد. واقعیت این است که پست‌مدرنیسم نه تنها در مباحث هنری و روشن‌فکری رخنه کرده، بلکه بر تمام جوانب زندگی، سیاست، اقتصاد، ادیان، اخلاقیات، ارتباطات و رسانه‌های همگانی و حتی ساختار احساس و روابط انسان‌ها با یکدیگر نیز تأثیر گذاشته است.

علاوه بر دشواری یا عدم امکان تعریف پست‌مدرنیسم، نگاه‌ها و تفسیرهای موجود نسبت به این پدیده نیز بسیار متفاوتند. برخی آن را آخرین فرار از میراث ملال‌آور الهیات، متافیزیک، اقتدارگرایی، استعمار، نژادپرستی، و سلطه اروپای نوین می‌دانند؛ اما برای دیگران نماینده تلاشی است که از سوی روشن‌فکران چپ‌گرا برای نابودی تمدن غربی انجام می‌شود. در نظر دسته سوم، برچسبی است برای جمعی از نویسندگان مبهم‌نویس که درباره هیچ سخن می‌گویند.

اصولاً برخی پست‌مدرنیسم را دارای یک هویت واحد نمی‌دانند، بلکه آن را صرفاً یک مفهوم اعتباری می‌دانند که امور پراکنده را که هویت اثباتی واحدی ندارند، در زیر چتر خود جمع کرده است. جامسون «پست‌مدرنیسم» را به عنوان سیاستی توصیف می‌کند که بر اساس آن، طرف‌داران محیط زیست، سیاهان، بومیان آمریکا، قبایل جنگل‌های باران‌خیز، همجنس‌بازان، اجتماعات قهوه‌خانه‌ای، و سایر گروه‌های مخالف به دنبال وحدت بخشیدن دیدگاه‌هایشان هستند. براساس این نگاه، در مواجهه با پدیده پست‌مدرنیسم نباید به دنبال یک جنبه اثباتی وحدت‌بخش برای مجموعه‌ای از تفکرات و دیدگاه‌ها بود، بلکه تنها چیزی که به مفهوم پست‌مدرنیسم وحدت می‌بخشد و آن را به عنوان یک مفهوم واحد معرفی می‌کند، جنبه نفی و اعتراض آن است و جدای از این نفی، هیچ جهت واحدی در این مفهوم وجود ندارد.

نکته دیگری که درخصوص بحث پست‌مدرنیسم و تعریف آن وجود دارد، این است که ماهیت این پدیده دائم در حال تغییر است و یک محتوای ثابت و ایستا نمی‌توان برایش در نظر گرفت. به تعبیر برخی، تغییر پست‌مدرنیسم چنان با سرعت انجام می‌شود که با اطمینان می‌توان گفت: آنچه در ابتدا پست‌مدرنیسم خوانده می‌شد با آنچه امروزه از پست‌مدرنیسم به ذهن می‌آید تفاوت دارد.

نکته ای که در اینجا می‌توان به طور اختصار بدان اشاره کرد، این است که در نگاه کلی به پدیده پست‌مدرنیسم و رابطه آن با مدرنیسم، دو دیدگاه کلی وجود دارد. برخی آن را در درون مدرنیسم تعریف کرده و آن را متضاد با مدرنیسم نمی‌دانند، بلکه آن را به عنوان یک تحوّل درونی مدرنیسم برای حفظ و بقای خود معرفی می‌کنند. برای مثال، هابرماس به عنوان یک منتقد مدرنیته و طرفدار دیدگاه پست‌مدرن می‌گوید: به نظر من به جای توقف مدرنیته و طرح و برنامه آن که تلاشی بی‌حاصل است، ما باید از اشتباهات برنامه‌هایی پرخرج که تلاش کرده‌اند مدرنیته را نفی کنند، درس بگیریم.

در مقابل این دیدگاه، نظر کسانی قرار دارد که پست‌مدرنیسم را مرحله پس از مدرنیسم و نفی آن می‌دانند؛ یعنی همان‌گونه که «مدرنیسم» به عنوان یک مرحله تاریخی با ویژگی‌ها و شاخص‌های معین، مرحله قبل از خود را کنار زد و خود جانشین آن شد، پست‌مدرنیسم نیز مدرنیسم را از میدان بیرون کرد و خود را جایگزین آن نمود. از نگاه این افراد، پست‌مدرنیسم نه تکمیل و تصحیح مدرنیسم، بلکه طرد و رد آن است. به تعبیر دیگر، با ظهور پست‌مدرنیسم، حاکمیت مدرنیسم بر تمدن بشری پایان یافته و مرگ آن فرارسیده است. چارلز جنکس نویسنده‌ای در زمینه معماری، که برخی او را اولین کسی می‌دانند که واژه «پست‌مدرن» را در معنای «جدایی از مدرن» به کار برد، در این باره می‌نویسد: «خوشبختانه ما می‌توانیم لحظه دقیق مرگ معماری مدرن را مشخص کنیم. ... معماری مدرن در «سنت لوئیس میسوری» در پانزدهم ژوئیه ۱۹۷۲ در ساعت ۳:۳۲ بعداز ظهر (یا در حدود این ساعت) مرد و این هنگامی بود که طرح مفتضح «پروئیت - آیگو» یا بهتر بگوییم: بسیاری از بلوک‌های زمخت آن به وسیله دینامیت، تیر خلاص را دریافت کردند.

شاخصه ها و اصول دیدگاه پست مدرن:

با توجه به نکات مزبور، نباید به دنبال تعریف روشن و دقیق و مورد اتفاق از «پست مدرنیسم» بود، اما چنان هم نیست که نتوان هیچ شاخصه و اصل معینی برای تفکر پست مدرنیسم ارائه کرد. یکی از نویسندگان در مقدمه کتابی که به جمع آوری نوشته های کوتاهی از نمایندگان اصلی تفکر پست مدرنیسم اختصاص دارد، درباره شاخصه های اصلی این تفکر می نویسد: پست مدرنیسم نوعا موارد ذیل را مورد انتقاد قرار می دهد: وجود یا ارائه (در برابر بازنمایی یا برساختن)، مبدأ (در مقابل پدیده ها)، وحدت (در مقابل تکثر)، و فراگیری هنجارها (در مقابل حلول درونی). همچنین نوعا تحلیلی از پدیده ها براساس غیریت ترکیب کننده ارائه می کند.

ظهور اندیشه های پست مدرن:

اولین استفاده از عبارت پست مدرنیسم را به قبل از سال ۱۹۲۶ برمی گردانند و معتقدند، می توان آن را تا دهه ی ۱۸۷۰ دنبال کرد؛ یعنی زمانی که این واژه توسط "جان واتکینز چاپمن"، هنرمند بریتانیایی به کار رفت و در سال ۱۹۱۷ هم در "رودلف پانویتز" آن را به کار برد. اما برخی دیگر نخستین کاربرد این اصطلاح را مربوط به "آرنولد توین بی" در دهه ی ۳۰ قرن بیستم می دانند و برآنند، وی در کتاب "مطالعه ای بر تاریخ" به تعریف عجیبی از این اصطلاح دست زده و آن را دوران به قدرت رسیدن فرهنگ های غیر باختری معنا کرده است. بر این نظریه، "توین بی"، این اصطلاح را در سال ۱۹۳۹ به کار گرفت؛ هرچند که اندیشه ی فضایی، بعد از فضای مدرنیسم، قبل از آن؛ یعنی در ۱۹۳۴ به ذهن او خطور کرده بود. به هر حال بحث درباره گرایشات پست مدرنیستی، به شکل نوین آن از اواخر دهه ی ۶۰، عمدتاً از فرانسه سربرآورد و از آن جا به سرزمین های دیگر گسترانده شد. از اواخر قرن نوزدهم، در حرکت عظیم مدرن سازی و فتح یک به یک سنگرهای طبیعت از سوی انسان، تردیدهایی پدیدار شد. نیچه اولین متفکر بزرگی است که در مقابل همه ارزش ها و آرمان های مدرن ایستاد و از چند و چون آن ها سؤال کرد و کوشید آن را مورد نقد و بررسی قرار دهد. با ظهور جنگ جهانی اول و دوم، امید به پیشرفت مطلق در پناه اندیشه مدرنیته مورد شک و تجدید نظر قرار گرفت و بحث درباره اندیشه های پست مدرنیستی در ۱۹۶۰ شکل یافت. در دهه ی ۱۹۸۰، دوران تاخت و تاز، رشد و در عین حال دگرگونی پست مدرنیسم آغاز شد؛ تا جایی که در اواخر این دهه، زنجیره ای از حرکات خلاق و جدید به وقوع پیوست، که به عناوین مختلف، پست مدرن خوانده می شدند؛ مانند پست مدرنیسم ساخت گرا، پست مدرنیسم محیط زیستی.

پست مدرنیسم و مدیریت:

مضمون اصلی پست مدرنیسم در مفاهیمی همچون اختیار، توانایی شکار موقعیت، نسبیت گرایی، زمان شتابنده، درون گرایی، فردگرایی، فوریت، ارتباطات و تعامل نهفته است و به عنوان یک پدیده فرهنگی، آمیزه ای از سبک هاست که ابهام را تحمل می کند، بر تنوع تأکید دارد، نوآوری را ارج می نهد و بر ساختار زدایی از واقعیت اصرار دارد. درباره پست مدرنیسم دو دیدگاه کلی وجود دارد. برخی آن را در درون مدرنیسم تعریف می کنند و آن را متضاد با مدرنیسم نمی دانند، بلکه آن را به عنوان یک تحول درونی مدرنیسم برای حفظ و بقای خود معرفی می کنند. در مقابل این دیدگاه، نظر کسانی قرار دارد که پست مدرنیسم را مرحله پس از مدرنیسم و نفی آن می دانند؛ یعنی همان گونه که «مدرنیسم» به عنوان یک مرحله تاریخی با ویژگی ها و شاخص های معین، مرحله قبل از خود را کنار زد و خود جانشین آن شد، پست مدرنیسم نیز

مدرنیسم را از میدان بیرون کرد و خود را جایگزین آن کرد. از نگاه این افراد، پست‌مدرنیسم نه تکمیل و تصحیح مدرنیسم، بلکه طرد و رد آن است.

به تعبیر یکی از اندیشمندان، نباید به دنبال معنای لفظ «پست‌مدرنیسم» بود؛ چراکه بیشتر صاحب‌نظران پیرو این اندیشه به معنا قایل نیستند و وجه غالب تفکر پست‌مدرنیسم اثبات بی‌معنایی یا طرح صرف‌نظر کردن از معناست، اما چنان هم نیست که نتوان هیچ شاخصه و اصل معینی برای تفکر پست‌مدرنیسم ارائه کرد.

تأثیر پست‌مدرنیسم در حوزه نظریات مدیریت در حدی است که برخی محققان در تقسیم خود از نظریات مدیریت، یک بخش را به نظریات پست‌مدرن اختصاص داده‌اند. نفی عقلانیت، رسمیت، و قانون‌محوری در امور سازمانی، استفاده از استعاره‌های متنوع و نرم برای سازمان، تنوع ساختارهای سازمانی، و توجه به گروه‌های خاص از جمله ویژگی‌های نظریات پست‌مدرن مدیریت است.

مدیریت پست‌مدرن، مؤلفه‌های مدیریت را به گونه‌ای دیگر مطرح و تعریف می‌کند. مؤلفه‌های برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، فرماندهی، هماهنگی و کنترل، در مدیریت پست‌مدرن به ترتیب، به صورت: نوآوری و ابتکار، سازمان‌دهی فعال، ترغیب، هم‌آفرینی و خودکنترلی مطرح می‌شوند (میرسپاسی، ۱۳۸۳). در ادامه به طور خلاصه هر یک از مفاهیم مطرح در مدیریت پست‌مدرن را شرح می‌دهیم:

نوآوری:

سازمانها برای موثر بودن باید عدم قطعیت و هر احتمالی را در محیط اداره کنند. عدم قطعیت به این معنا که تصمیم‌گیران اطلاعات زیادی در مورد محیط ندارند و برای پیش‌بینی تغییرات دچار مشکل هستند، بنابر این برای ماندگاری خود باید به طور مستمر ایده‌های نو ارائه دهند. علاوه بر آن، ارزش‌های افراد و سازمان‌ها همراه با واقعیات تغییر می‌کند و این تغییرات به سهم خود تعدیل در برنامه‌ها و تجدید نظر در هدف‌ها و راه‌های رسیدن به هدف‌ها را ضروری می‌سازد. در نتیجه دیگر نمی‌توان از برنامه‌ریزی به مفهوم کلاسیک آن سخن گفت و مفاهیم نوآوری، اختراع و ابداع مطرح می‌شوند.

بنابراین به دلیل نسبی‌گرایی و عدم ثبات در مدیریت پست‌مدرن، نوآوری در برابر برنامه‌ریزی مطرح می‌شود و کارکنان به عنوان سرمایه‌های اصلی سازمان مورد تشویق و تقدیر قرار می‌گیرند. رهبر پست‌مدرن باید خود خلاق، مخترع و نوآور باشد و کارکنان را نیز به سمت خلاقیت و نوآوری هدایت کند.

سازمان‌دهی فعال:

پست‌مدرنیسم، به دلیل اهمیتی که برای تمرکز زدایی قائل است، مفهوم سازماندهی فعال را در تقابل با سازماندهی مطرح می‌کند، که عبارت است از الگویی که بر مبنای اطلاعات حاصل از شناسایی شرایط محیط، هدف‌ها و وظایف، اطلاعات و فناوری و موقعیت فنی و راهبردی سازمان انتخاب می‌شود و اتکای کمتری به ساخت‌های رسمی و روابط از پیش تعیین شده دارد. سازماندهی پهن، غیر متمرکز، با لایه‌ها و طبقات کم، منعطف و مسطح برای تیم‌های خود مختار مورد تأکید است. در این نوع سازمان‌دهی، سامانه‌های تولید منعطف، مدیریت کیفیت جامع، تفویض اختیار و توانمندسازی به منظور جایگزینی سلسله‌مراتب کلی سازمان نوگرا، پیشنهاد شده است. کارکنان به وسیله نمودارهای کنترل کیفیت آماری و فناوری اطلاعات،

کارشان را سرعت می‌بخشند. سازمان‌های هرمی شکل از بین می‌روند و اصول طراحی سازمان‌های افقی، مسطح و فرا سلسله مراتبی جایگزین آنها می‌شود.

ترغیب:

ترغیب که در پست مدرنیسم در تقابل با فرماندهی مطرح می‌شود، به این اشاره دارد که مدیریت هنر و توانایی پی‌گیری آرزوهای جدید و ایجاد تعهد به پی‌جویی آنها است. در دوران جدید، کارکنان فرهیخته هستند و در نتیجه مشارکت و همکاری در گروه‌ها به یک آرمان مشترک دست می‌یابند و از این راه به هدفها متعهد می‌شوند و برای رسیدن به آنها تلاش می‌کنند. بنابراین دیگر نیازی به فرماندهی مستقیم ندارند. مدیر سعی می‌کند از راه نفوذ و تاثیر گذاری به هدایت آنان بپردازد. از راه ترغیب، افراد توانمند می‌شوند. توانمندسازی کارکنان یعنی فراهم کردن زمینه برای شنیدن صدای آنها و شریک شدن در معادله دانش - قدرت.

در تفکر پست مدرن هم صدایی، تصمیم‌گیری مشترک و هم‌فکری، نتیجه مشارکت در سازمان است. مدیر پست مدرن از راه برقراری روابط غیر رسمی و دوستانه و احترام همراه با اعتماد، رفتارها و واکنش‌هایی را از خود به نمایش می‌گذارد که کارکنان ترغیب می‌شوند، راهنمایی‌های او را می‌پذیرند و برای دستیابی به هدفها تلاش می‌کنند.

هم‌آفرینی:

در مدیریت پست مدرن در تقابل با هماهنگی، هم‌آفرینی مطرح می‌شود. هنگامی که هماهنگی داوطلبانه، غیر رسمی، بدون تشریفات سازمانی، توسط افراد و واحدهای سازمانی ایجاد شود، هم‌آفرینی صورت می‌پذیرد. در این مورد کارمند باید هدف-های خود و واحد خود را بشناسد، تصویر روشنی از آنچه نیاز دارد، در نظر داشته باشد و خود را با سازمان و هدفهای آن وفق دهد. در هم‌آفرینی از ساز و کارهای غیر رسمی و هماهنگی گروه‌های کاری توسط خود آن گروه‌ها استفاده می‌شود. بدین منظور مدیریت پست مدرن با ایجاد گروه‌های کاری مختلف، گفتمان را در بین افراد تسهیل می‌کند و این گفتمان به قصد ساختن و مبادله اطلاعات انجام می‌گیرد و راه را برای مشارکت بیشتر و بهبود فعالیت‌های سازمانی می‌گشاید. گفتمان از آن جهت مورد تأکید پست مدرن‌هاست که وسیله‌ای برای تقویت و گسترش تعامل‌های اجتماعی به شمار می‌آید و ارمغان‌هایی همچون: ارتقای گرایش به همکاری و اقدام جمعی، افزایش تحمل و بردباری در برابر دیدگاه‌های مخالف، بالندگی اندیشه جمعی و رشد راه‌های نو برای حل مسائل را در پی خواهد داشت.

درهم‌آفرینی، فرد به گونه ذهنی و عاطفی، در یک وضعیت گروهی، درگیر می‌شود و این درگیری وی را وادار می‌کند تا به هدف‌های گروه کمک کند و خود را در مسئولیت‌های آن گروه سهیم بداند و برای به انجام رساندن آنها تفکر و تلاش کند.

خودکنترلی:

مفهوم کنترل و قدرت در پست مدرنیسم از تعریف وبر که فقط به کنترل اجتماعی و کارایی فردی تأکید دارد، فاصله می‌گیرد و به صورت خودکنترلی مطرح می‌شود. کنترل از راه مصاحبت اعمال می‌شود و ساختار مصاحبت ممکن است باعث تشویق زبردستان در یک سازمان شود و در نتیجه کنترل، برابر است با درگیر شدن در یک گفتگوی دانش محور، خودکنترلی از راه پذیرش مسئولیت فردی برای کارهای خود صورت می‌پذیرد. از آنجا که سازمان پست مدرن، اساس رابطه و حضور را به ارزش‌ها

و گرایش‌های مشترک می‌گذارد، انتظار می‌رود که به دلیل کشش‌های درونی کارکنان و جاذبه‌های بیرونی و موضوع‌های سازمانی، مشکلات انضباطی به کمترین میزان در آن پدیدار شود.

یکی از راه‌های نفوذ تفکر پست‌مدرنیسم در مدیریت، تأثیر در نظریه «سازمان» است. در این دیدگاه سازمان، شبکه‌ای از تنوع، خود رهبری و تیم‌های خود کنترل با چندین مرکز است که رفتارهای سازمانی خود را به اقتضای شرایط محیط هم‌هنگ می‌کند. این سازمان خواهان تغییر است و از آن استقبال می‌کند و مشارکت و تعاون به معنای واقعی کلمه و با حضور کارکنان رده‌های مختلف سازمان محقق می‌شود. پست‌مدرنیسم توصیه می‌کند که سازمان‌ها ویژگی‌هایی همچون خودمختاری، استقلال داخلی، کار تیمی، رهبری مشارکتی و تنوع فرهنگی را توسعه دهند. الوین تافلر سازمان متناسب با عصر پست‌مدرنیسم را سازمان موج سوم می‌نامد و سه ویژگی قابلیت انعطاف، خلاقیت و نوآوری را برای آن برمی‌شمارد.

بررسی تأثیر دیدگاه پست‌مدرنیسم در نظریه مدیریت:

هرچند مدیریت علم جوانی است، اما در این باره نظریات متعددی مطرح شده است. این نظریات بیشتر تحت تأثیر دیدگاه غالب فکری شکل گرفته‌اند و با تفکرات عام فلسفی مغرب زمین هم‌هنگی دارند. در دوران اخیر، پس از گذشت مدت زمانی از مطرح شدن این نظریات، برخی افراد، که با پراکندگی این نظریات مواجه شده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که برای فهم بهتر این نظریات، لازم است آنها را دسته بندی کنند. در این خصوص، تلاش‌هایی انجام شده و بر اساس برخی مبانی دسته‌بندی‌هایی ارائه شده است. یکی از دسته‌بندی‌های معروف، تقسیمی است که از طرف خانم هج ارائه شده و در آن، بر اساس یک سیر تاریخی، نظریات در چهار دسته طبقه بندی شده‌اند که دسته چهارم به دیدگاه پست‌مدرنیسم اختصاص دارد.

از نگاه ایشان، ممکن نیست یک نظریه خاص یا یک مجموعه از نظریات را به عنوان نمونه و مثال برای پست‌مدرنیسم مطرح کرد و این به دلیل همان شاخصه «کثرت‌گرایی» در دیدگاه پست‌مدرنیسم است. البته باید توجه داشت که این کثرت‌گرایی به معنای نفی کلی معیارها نیست، بلکه پست‌مدرنیسم مباحث مربوط به درست و نادرست را به عنوان ساختار اجتماعی، که باید به عنوان عمل و بازتاب شخصی بازتعریف شوند می‌بیند.

یکی از راه‌های نفوذ تفکر پست‌مدرنیسم در مدیریت، تأثیر در نظریه «سازمان» است. هرچند در دوران مدرن، نظریات متعددی درباره سازمان مطرح شده بود، اما این نظریات دارای اشتراکاتی از جهت دیدگاه کلی بودند. دیدگاه پست‌مدرن این مشترکات را نفی کرده و البته - همان‌گونه که اشاره شد و با اصول حاکم بر پست‌مدرنیسم نیز سازگار است - جایگزین واحدی برای آنها ارائه نمی‌دهد.

یکی از نویسندگان اخیر در این باره چنین می‌نویسد: پست‌مدرنیسم از نگاه نظریه سازمانی، واکنشی است به رهیافت سنتی به نظریه سازمان که بیشتر بر عقلانیت، رسمیت، اتکا به قانون، و سلسله مراتب تأکید دارد. پست‌مدرنیسم این اصول را رد می‌کند و یا دست‌کم، آنها را نمی‌پذیرد. به طور خلاصه، در زمینه نظریه «سازمان»، پست‌مدرنیسم، ناقص، خودبین، و تا حدی گنگ است. اما این جنبه‌های منفی با یک ویژگی مثبت مهم جبران شده‌اند: پست‌مدرنیسم نظریه «سازمان»، اداره عمومی و دیگر رشته‌های علمی اجتماعی و هنری را تشویق می‌کند تا درباره مفروضات و مفاهیم بنیادی بازناندیشی کنند تا خلّاق بوده و برای تغییر باز باشند و در ذهن، دیدگاه گسترده‌تر و بینش بلندتری ایجاد کنند؛ همان‌گونه که مدیران عمومی خوب چنین می‌کنند.

یکی از ویژگی های برجسته نظریات «مدیریت» و «سازمان» پست مدرن، استفاده نکردن از استعاره واحد برای تبیین سازمان است. برای معرفی نظریات قبل از پست مدرنیسم، معمولاً می توان از یک استعاره واحد برای تبیین نظریات استفاده کرد؛ مثلاً، استعاره «ماشین» برای نظریات کلاسیک یا استعاره «ارگانیسم» برای نظریات مدرن.

اما برای نظریات پست مدرن هرچند برخی در ابتدا استعاره تصویر تگه کاری راه، از این نظر که نمایانگر تعدد و کثرت و ابهام و تضاد و ترکیب است، مناسب دیده اند، اما در ادامه، خود به عدم امکان مطرح کردن یک استعاره واحد برای نظریات پست مدرن تصریح کرده و گفته اند: پست مدرن ها هرگز نمی توانند با یک استعاره واحد موافقت کنند، این تا حد زیادی شبیه پذیرش یک فراروایت دیگر است. در عوض، کثرتی از استعاره ها مطرح شده و احتمالاً مطرح شدن آنها استمرار داشته باشد. در میان جذاب ترین استعاره هایی که تاکنون مطرح شده، سازمان به عنوان متن، حکایت، و خطابه قرار دارد: تلاش کن تا سازمانی را که تو در آن مشارکت داری، به عنوان مثالی شکل هنری مورد علاقه ات تصور کنی؛ مثلاً، یک کنسرت راک، یک نقاشی، ...

در خصوص تنوع استعاره در تحلیل پست مدرن از سازمان، تذکر این نکته لازم است که هرچند پست مدرن ها به استعاره واحدی از سازمان اکتفا نمی کنند، اما استعاره هایی که به کار می برند به جای داشتن جنبه عینی و ملموس، عموماً جنبه زبانی و هنری و جهت گیری نرم دارد. لیوتارد «گفت و گو» را به عنوان استعاره ریشه ای پست مدرن برای مطالعات سازمانی معرفی می کند.

همان گونه که هیچ در استفاده از استعاره «فرهنگ» برای سازمان، آن را به سگی تشبیه می کند که به دنبال دم خود می دود، می توان گفت که استعاره های استفاده شده توسط پست مدرن ها، چندان روشن تر و ملموس تر از خود سازمان به عنوان پدیده مورد مطالعه نیست. به تعبیر دیگر، گاهی استفاده از چنین استعاره هایی بیش از آنکه موجب رفع ابهام و روشن تر شدن موضوع شود، بر ابهام و گنگی آن می افزاید که احتمالاً این بر اساس همان اصل «بی معنایی» در دیدگاه پست مدرنیسم است.

نکته دیگری که در نظریات پست مدرن سازمان و مدیریت وجود دارد، مسئله تنوع ساختار سازمانی و مطرح شدن ساختارهای جدید و متفاوت با ساختارهای قبلی است. هرچند در دوران قبل از پست مدرنیسم نیز ساختارهای متفاوتی پیشنهاد می شدند، اما تفاوت آنها عمدتاً جنبه کمی داشت و ماهیتاً تفاوتی نداشتند. برای مثال، ساختار سلسله مراتبی با تفاوت هایی در نحوه چینش و اندازه حیطه نظارت در نظریات قبلی مطرح بود، اما ساختارهای شبکه ای و گروهی، ساختارهایی هستند که اخیراً مورد توجه قرار گرفته اند. این ساختارها از نظر ماهیت با ساختار سلسله مراتبی متفاوتند و علاوه بر آن، ساختاری مشخص هم نیستند. در سازمان های شبکه ای تا حدی ارتباطات افقی و عمودی با هم ترکیب می شوند و «مشارکت» جایگزین «وابستگی» می شود. در شرایط تغییرات سریع است که سازمان های شبکه ای ایجاد می شوند.

یکی دیگر از شاخصه های نظریات پست مدرن در مدیریت، پرداختن به گروه های خاص، به ویژه افرادی است که کمتر مورد توجه بوده اند. یکی از این گروه ها زنان هستند که در دیدگاه پست مدرن مورد توجه قرار گرفته اند. دیدگاه های فمینیستی در حوزه های گوناگون از سه دهه قبل مطرح بوده اند، اما تأثیر آنها در ادبیات مدیریت به بعد از دهه نود مربوط می شود. به نظرمی رسد علت توجه نظریات جدید به حرکات فمینیستی و رسوخ دیدگاه های فمینیستی در نظریات جدید مدیریت، این باشد که در نظریات قبلی، توجهی به گروه های خاص از جمله زنان نمی شد و یکی از انتقاداتی که نسبت به نظریات قبلی می شد این بود که دیدگاه های غالب مردانه را بر سازمان حاکم می کند. به تعبیر دیگر، در نظریات مدرن، به همه افراد سازمان با نظر واحد نگاه می شد و تمایزی میان آنها از منظرهای گوناگون ایجاد نمی شد و حالت یکسانی بر سازمان حکم فرما بود. با توجه به اینکه این حالت یکسان از منظر فمینیست ها همان ارزش های مردانه بود، آنان معتقد بودند: سازمان ها، هم در انتخاب

معیارها و هم در تطبیق آنها، مردانه عمل می‌کنند. بنابراین، با ظهور نظریات پست‌مدرن، که یکی از ویژگی‌های مهم آنها انکار فراروایت و نفی کلی‌نگری و توجه جزئی بود، فضای مناسبی برای حضور نظریات فمینیستی در نظریه‌های مدیریت فراهم آمد.

نظریات پست‌مدرن و سازمان‌های فراصنعتی:

کمی بیش از سه دهه از مطرح شدن مفهوم جامعه فراصنعتی می‌گذرد. دانیل بل در سال ۱۹۷۳ در کتابی به نام به سوی جامعه فراصنعتی وضعیت جامعه جدید را با عنوان جامعه فراصنعتی نام نهاد. خصوصیات اصلی این تحوّل، حرکت از وضعیت محوریت تولید کالا، به وضعیت محوریت تولید دانش و استفاده از اطلاعات است. خصوصیات جامعه فراصنعتی با آنچه تافلر آن را به عنوان موج سوم نامیده هماهنگ است. با مطرح شدن بحث از جامعه فراصنعتی در سطح جامعه، بحث از سازمان‌های فراصنعتی نیز در سطح سازمان‌ها مطرح شد.

هیچ در این‌باره چنین می‌نویسد: بحث از سازمان فراصنعتی نوعاً مشتمل بر مقایسه اشکال کار و سازمان که در مرحله دوم (صنعتی شدن) مرسوم بود، با چیزهایی است که به عنوان نتایج تغییرات اخیر در عصر اطلاعات به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که مطرح شدن بحث سازمان‌های فراصنعتی هم از جهت تاریخی و هم از جهت مفهومی با مطرح شدن بحث پست‌مدرنیسم، هماهنگی داشته باشد. البته این هماهنگی را نمی‌توان تصادفی و اتفاقی دانست و طبعاً تفکرات پست‌مدرنیسم بر پیدایش سازمان‌های فراصنعتی تأثیر داشته و از آن تأثیر پذیرفته است، اما نکته‌ای که توجه به آن در اینجا لازم است این است که نمی‌توان همه تأثرات نظریات مدیریت از دیدگاه پست‌مدرن را به مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم نسبت داد، بلکه بخشی از این تأثرات ناشی از ظهور سازمان‌های فراصنعتی است که البته ممکن است ظهور این سازمان‌ها متأثر از رواج تفکرات و مبانی فلسفی پست‌مدرن باشد. به تعبیر دیگر هرچند از جهت منطقی تفکرات و مبانی فلسفی پست‌مدرنیسم بر نظریات مدیریت تقدم رتبی دارد، اما تأثیرات آن بر نظریات مدیریت صرفاً ناشی از یک رابطه مستقیم علمی نیست، بلکه تفکرات پست‌مدرن علاوه بر تغییر مبانی فلسفی نظریات مدیریت و تأثیرات ذهنی بر آنها، از طریق ایجاد تغییر عینی در الگوهای سازمانی نیز بر نظریات مدیریت تأثیرگذار بوده است. این نکته با توجه به این مبنا روشن می‌شود که نظریات مدیریت نه صرفاً برخاسته از مبانی فلسفی و نه منحصر بر گرفته از واقعیات عینی سازمانی هستند، بلکه با هر دو آنها مرتبط بوده و بر اساس واقعیات سازمانی و مبتنی بر تفکرات فلسفی و با لحاظ نسبتی میان این دو ساخته و تولید می‌شوند.

بررسی تأثیر دیدگاه پست‌مدرن بر نظریه اسلامی سازمان و مدیریت:

هرچند تاکنون در بحث مدیریت اسلامی مطالب و مباحث گوناگونی در سطح مختلف مطرح شده است، اما تا حدی که نویسنده اطلاع دارد مطلبی تحت عنوان «نظریه اسلامی سازمان و مدیریت» که مورد اتفاق محققان در حوزه مدیریت اسلامی باشد وجود ندارد. البته اینکه چنین نظریه‌ای تاکنون مطرح نشده به معنای عدم امکان طرح آن نیست، بلکه اعتقاد نویسنده بر این است که می‌توان و ضرورت دارد که نظریه اسلامی سازمان و مدیریت را مطرح نمود و حتی می‌توان گفت که در این خصوص می‌توان نظریات متعددی را طرح کرد. اینکه این نظریات چگونه ساخته می‌شوند و روش تولید آنها چیست، بحث مفصل و پردامنه‌ای است که پرداختن به آن نه موضوع اصلی این مقاله است و نه اساساً می‌توان آن را در حد یک یا چند مقاله بررسی کرد. آنچه در اینجا می‌توان به صورت مختصر به آن اشاره کرد این است که آیا دیدگاه پست‌مدرن می‌تواند در تولید و طرح نظریه اسلامی سازمان و مدیریت دخالت داشته باشد؟

البته ممکن است کسانی بر اساس تفکر سیستمی و این مبنا که هر پدیده‌ای در این عالم می‌تواند بر پدیده‌های دیگر تأثیرگذار باشد، ادعا کنند که مطرح‌شدن دیدگاه پست‌مدرن می‌تواند در طرح نظریه یا نظریات اسلامی سازمان و مدیریت تأثیرگذار باشد، اما باید توجه داشت که آنچه در این بحث مورد سؤال است، تأثیر منطقی و روشمند طرح دیدگاه پست‌مدرن در مغرب زمین بر نظریه‌پردازی در حوزه مدیریت اسلامی است.

برای پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه کرد که جایگاه و خاستگاه جریانات مدرنیسم و پست‌مدرنیسم و امثال آن، تمدن غربی است و نمی‌توان در تمدن اسلامی برای آنها جایگاه منطقی و روش مند در نظر گرفت. دلیل این مدعا این است که عقلانیتی که در تمدن اسلامی حاکمیت دارد از اساس با عقلانیت تمدن غربی متفاوت است. در عقلانیت غربی که با محوریت انسان‌مداری شکل گرفته است، هدف بهره‌وری بهتر و بیشتر از منابع دنیوی و مادی است و نگاه به این جهان حاکم است، اما در عقلانیت اسلامی که محوریت آن خدا‌مداری است، هدف اساسی عبودیت و بندگی خداوند است. در تمدن اسلامی، هدف رشد و تعالی بندگی خدا در سطوح فردی، اجتماعی و جهانی است و بر این اساس، نمی‌توان به دنبال جریانات مدرن و پست‌مدرن و امثال آن بود، بلکه این تمدن جریانات فکری و اجتماعی خاص خود را می‌طلبد که هرچند ممکن است در حد کامل موجود نباشد، اما می‌توان با حرکت به سمت آن و پی‌گیری و پی‌جویی آن با تلاش جمعی و همدلی و همفکری و همکاری اجتماعی، این جریانات را متناسب با هدف ایجاد کرد و به هدف دست یافت. به دنبال تحقق این جریانات فکری و اجتماعی در مسیر دست‌یابی به هدف اسلامی، می‌توان انتظار داشت که نظریات مدیریت مطرح در این جریانات و متناسب با آنها نیز تولید شود.

بنابراین، طرح دیدگاه پست‌مدرن در تمدن غربی نمی‌تواند به صورت منطقی و روشمند در نظریات اسلامی سازمان و مدیریت تأثیر داشته باشد. البته باید توجه داشت که دیدگاه پست‌مدرن می‌تواند با مبانی تفکر اسلامی از جهت نفی برخی مبانی دیدگاه مدرن یکسان باشد، اما این نکته به معنای همخوانی دیدگاه اسلامی با مبانی دیدگاه پست‌مدرن نیست؛ چراکه دیدگاه پست‌مدرن با نفی مبانی مدرنیسم یا چیزی را اثبات نمی‌کند، که در این صورت نمی‌توان گفت با مبانی دیدگاه اسلامی همخوان است و یا اگر چیزی را اثبات می‌کند، آن چیز سازگار با مبانی اسلامی نیست. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که طرح دیدگاه پست‌مدرن بتواند در ایجاد نظریات اسلامی سازمان و مدیریت تأثیر مثبتی داشته باشد.

چنانکه پیش از این آمد، بسیاری از جریان‌های بنیادگرای مسلمان، مدرنیته و اصول و ارزش‌های آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند. بنیادگرایی اسلامی در مقابل فرآیند مدرنیته سازی جامعه از خود مقاومت نشان می‌دهد.

به همین علت است که بسیاری از کارشناسان مربوطه، بنیادگرایی اسلامی را پدیده‌ای ضد مدرن می‌دانند. حتی برخی از متخصصین امر، این پدیده را واکنشی در مقابل (علیه) دستاوردهای مدرنیته در جوامع مسلمان و یا پدیده‌ای ظهور کرده از بیم شیوع ارزش‌های مدرن در جوامع اسلامی می‌بینند. به همین خاطر است که به گمان این دسته از صاحب نظران، بنیادگرایی اسلامی خصلتی پست‌مدرنیستی پیدا می‌کند تا آنجا که حتی برخی از آنها آن را پدیده‌ای پست‌مدرن تعریف می‌کنند. بویژه آنکه این پدیده نیز همچون پست‌مدرنیسم، مدرنیته را در بحران می‌بیند و مرگ آن را انتظار کشیده و حتی اعلام می‌کند. پرسش این است که آیا به همین دلایل می‌توان بنیادگرایی اسلامی را پدیده‌ای پست‌مدرن تلقی نمود؟ برای پاسخ به این پرسش، این دو پدیده در ۱۰ موضع مورد مقایسه قرار می‌گیرند تا بر پایه‌ی این رویکرد تطبیقی، راه برای تعیین دقیق رابطه میان بنیادگرایی اسلامی و پست‌مدرنیسم هموار گردد

۱- حاکمیت عقل: هم پست مدرنیست‌ها و هم بنیادگرایان اسلامی حاکمیت عقل را نفی می‌کنند. از منظر پست مدرنیست‌ها دیگر نمی‌توان از تسلط عالم واقعیت و یافتن حقیقت با سلاح علم و عقل سخن گفت. متعاقب آن، دیگر نمی‌توان به دنبال قانونمندی‌هایی ثابت و عام عقلی در طبیعت گشت تا از آن طریق به سازماندهی زندگی اجتماعی پرداخت. پست مدرنیست‌ها این تلاش را بی‌فایده و بی‌ثمر می‌پندارند آن عقل‌گرایی که در محور باورهای مدرنیستی قرار داشت، به زعم پست مدرنیست‌ها بطلانش به اثبات رسیده است. به زعم آنان؛ رخداد مدرنیته به ایجاد بحران انجامیده و جوامع بشری را دچار چالش‌های جدی نموده است. عقل تکیه‌گاه مستحکمی نیست تا به کمک آن جهان را اداره کرد. پست مدرنیست‌ها معتقدند که هیچ چیز دیگری وجود ندارد که بتواند جای عقل را پر کند. اما بنیادگرایان مسلمان به جای حاکمیت عقل بشری بر نقش محوری شریعت و ارزش‌های اسلامی تأکید دارند. عقل بشری از نظر آنها توانایی نظام دادن به جهان را ندارد، چراکه انسان برای سعادت و رستگاری باید از آسمان پیروی کند. منظور از آسمان همان پیام الهی است که توسط پیامبران به بشر ابلاغ شده است. آخرین حلقه‌ی تکاملی نبوت نیز به پیامبر اسلام (ص) ختم می‌شود و به همین علت این تنها شریعت اسلام است که نجات بخش است. عقل بشری قابلیت آن را ندارد که تکیه‌گاه بشریت گردد. بنابراین برای اینان، عقلانیت مقوله‌ای دنیوی است که درصدد تضعیف شریعت اسلامی و از محور انداختن آن می‌باشد. آنها شریعت و اصول دینی را بالاتر از هر چیز دیگر از جمله عقل قرار می‌دهند. سید قطب، مدرن سازی جوامع را دعوت به سوی هرج و مرج و بازگشت به دوران جاهلیت پیش از اسلام می‌دید و عقل‌گرایی مدرن غربی را "جنگلی" خواند که در جهان، جنگ‌های خونینی به پا نموده است. جهان غرب از نظر او قادر نیست مشکلات جوامع وابسته به خود را حل و فصل نماید و در نهایت امر به وادی سقوط و فروپاشی فرو می‌گلتد، زیرا نظامی که انسان را به گمراهی و تباهی سوق می‌دهد، سرانجام نابودشدنی است. غرب از نظر او در مسیر ماتریالیسم جاهلی طی طریق نموده و هویتی استعماری یافته و از این لحاظ در نقطه‌ی مقابل تعالیم پیامبران و ادیان الهی قرار گرفته است. سید قطب بر این باور بود که مادی‌گری غربی، انسان را به سوی جاهلیت هدایت می‌نماید، چراکه از معنویات و دین فاصله گرفته، معیارهای مادی و دنیوی بر زندگی او مسلط گردیده و انسان را به سوی یک زندگی پر استرس، پر فساد، مملو از معضلات اجتماعی با اقتصاد ضعیف و خلق انسانی بی‌ثبات سوق داده است. به زعم او این تنها اسلام است که انسان را به سوی سعادت و اوج معنویت هدایت می‌کند. این هدف مقدس تنها از طریق پیاده سازی قوانین شریعت امکان پذیر خواهد بود. طبق نظر مودودی نیز عقل بشر در جایگاهی قرار ندارد که خود مستقل از خداوند به وضع قانون بپردازد. قانون گذاری بر پایه‌ی عقل از نظر او نوعی عمل ضد خدایی است. به همین علت است که مودودی بر فلسفه‌ی زندگی در غرب مدرن می‌تازد و نظام حاکم بر آن را جاهلی می‌خواند که با قوانین الهی در تضاد قرار دارد

۲- هرمنوتیک: هرمنوتیک که علم فهم متن و تفسیر متون است، توسط مدرنیست‌ها برای به روز کردن دین و بازخوانی متن مقدس به کار گرفته شد. اما پست مدرنیست‌ها مقصود نویسنده و ایجاد رابطه‌ی ارگانیک میان اجزا با کل متن را واقعی نمی‌نهند، چرا که ساختارستیز هستند و هم پست مدرنیست‌ها و هم بنیادگرایان مسلمان نمی‌پذیرند که متن مقدس را به شیوه‌ای هرمنوتیکی مطالعه و فهم نمایند. برای پست مدرنیست‌ها، متن مقوله‌ای است که تنها به نویسنده و زبان به کار گرفته شده مرتبط می‌باشد. به زعم آن‌ها چیزی خارج از متن وجود ندارد و آنچه که در متن نوشته شده، هیچ ارتباطی به بستر اجتماعی که متن در آن نگارش گردیده، ندارد. متن از نظر آن‌ها، محصول فعالیت مستقل و عملکرد خود به خودی زبان است. چون به تاریخ نیز اعتقاد ندارند، بنابراین نقش تاریخ را در شکل دهی به ساختار متن نمی‌پذیرند و در نتیجه متن را صرفاً حاصل کار زبان می‌دانند. پست مدرنیست‌ها هیچ‌گونه معنا و منظور و نیتی در متن نمی‌یابند و مقاصد و منظور نویسنده و نیز شخصیت

ادبی نویسنده را در فهم متن بی اثر می دانند. بدین ترتیب آنها درصدد فهم مسائل احتمالی پشت پرده ی متن نمی باشند چرا که به زعم آنها متن نوشته شده نمی تواند مسایل ذهنی بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم مربوط به منظرنویسنده را انعکاس دهد چون این مسایل دارای نظم و انسجام و ساختار مشخصی نمی باشند .

برای بنیادگرایان نیز متن مقدس، مطلق و کلمه به کلمه دارای اعتبار جاودانه و فرامگانی _ فرازمانی است. برای اینان غیرقابل قبول است که عقل انسانی جای وحی الهی را بگیرد. بنیادگرایی اصولاً پدیده‌ای ضد هرمنوتیکی و در تضاد با الهیات مدرن می باشد. بنیادگرایان نمی پذیرند که پیش داوری‌های مخاطب یا دیدگاه‌های مفسر در تفسیر متن تأثیر دارد. برای بنیادگرایان پذیرفتنی نیست که اعتقادات مذهبی امری نسبی باشد و یا قرائت‌های مختلف از متن است.

3- علم: هم پست مدرنیست‌ها و هم بنیادگرایان اسلامی معتقدند که علم به تنهایی قادر به کشف حقیقت و مدیریت و سازماندهی زندگی جمعی و حل مشکلات و مسایل بشریت نمی باشد. اعتبار علم نزد پست مدرنیست‌ها به شدت خدشه دار شده است. علم برای آنها نمی تواند نقشی رهایی بخش برای انسان داشته باشد. به باور آنها حتی رشد علم به گسترش و توسعه‌ی دید انسان نسبت به حیات منجر نشده است. افزون شدن عدم اطمینان نسبت به زندگی انسانی ریشه در همین واقعه دارد. یکی از پیامدهای این تغییر جایگاه علم در دنیای امروز؛ تقویت دیدگاه نسبی گرایانه است. مدرنیسم با اطمینان از پیروزی و موفقیت علم در ساختن جهانی آباد و آزاد سخن می گفت. اما به گمان پست مدرنیست‌ها این اطمینان بخشی به سرانجامی نیکو نرسیده و حقانیت علم به اثبات نرسیده است. به همین علت شک و تردیدهایی جدی در اندیشه‌های پست مدرنیست‌ها رویید و رشد کرد و آنها را به آنجا هدایت نمود که چنین معتقد باشند که تنها یک حقیقت عام و یا تنها یک روش علمی مشخص برای کشف قانونمندی‌های علمی وجود ندارد، بلکه مسئله ی اصلی برخورد موردی با شرایط مختلف است آنها حتی پا را فراتر می نهند و چنین مطرح می کنند که در عالم هستی چنین نیست که نظمی استوار و خلل ناپذیر وجود داشته باشد که کشف و استفاده از قانونمندی‌های آن انسان را به سعادت برساند. جهان از نظر آنها ساختاری بی نظم و غیرعلمی و هرج و مرج گونه دارد که فهم آن را غیرممکن می پندارند. بدین ترتیب آنها نظریه‌ی اثبات‌گرایی اگوست کنت را به تمامی رد می کنند. پست مدرنیست‌ها پس از نفی علم، هیچ بدیل دیگری به جای آن ارایه نمی دهند، اما بنیادگرایان مسلمان، قرآن و شریعت را به جای آن قرار می دهند و بر این باورند که اجرای شریعت اسلامی قادر به برقراری حقیقت و نجات بشریت می باشد. به گمان آنها ، قرآن علم را در بر می گیرد، اما علم نمی تواند نقش قرآن در کشف و جاری ساختن حقیقت را ایفا نماید. مودودی به علم مدرن می تازد و آن را ناقص و ناکافی و ناتوان برای دست یابی به حقیقت و سازمان دادن به زندگی بشر می داند. به باور او؛ علم حقیقی آن نیست که از یکی از چهار منبع دنیوی یعنی عقل، تاریخ، مشاهده و نیازهای بشری نشأت گرفته باشد، بلکه علم حقیقی آن است که از خدا سرچشمه بگیرد. علم دنیوی قادر به هدایت انسان به سوی نجات و رستگاری نیست. آنها که از علم توقع هدایت و نجات دارند، به بیراهه می روند. به زعم او، علم وابسته به دین است و دین، علم را تقویت می کند. در مقاله‌ای که تحت عنوان "فریب عقل گرایی" نوشت، مفاهیم مدرنیسم غربی را مورد تهاجم قرار داد. او در این مقاله، عقل و تجارب بشری را نسبی معرفی نمود که قادر نیستند همه‌ی حقیقت را کشف و معرفی نمایند.

4- تاریخ: برای پست مدرنیست‌ها چیزی به نام تاریخ اعتبار ندارد. آنها تنها زمان "حال" را قبول دارند و معتبر می شمردند و میان زمان گذشته و حال ارتباطی برقرار نمی سازند. تاریخ برای آنها مملو از دروغ پردازی‌های حاکمان هر دوره است و لذا غیرقابل اتکایش می دانند پست مدرنیست‌ها دوره‌های تاریخی را نیز به صورتی از هم گسسته مورد مطالعه قرار می دهند و میان آن دوره‌ها ارتباطی قائل نمی شوند. آنها در واقع تاریخ را فرآیندی به هم پیوسته نمی بینند. آنها تنها زمان حال را داراری اصالت

می‌بینند و به رسمیت می‌شناسند. بدین ترتیب گذشته برای آنها وجودی جامعه شناختی حقیقی ندارد و آن را نفی می‌کنند، اما برای بنیادگرایان مسلمان، زمان گذشته اهمیت بسیار دارد و حتی آنها درصدد احیای "دوران طلایی" گذشته‌ی مسلمانان می‌باشند. آنها در تاریخ پیشینیان خود، یک دوره‌ی آرمانی شناسایی می‌کنند که قصد دارند آن را در زمان حال احیا نمایند. بنیادگرایی پدیده‌ای گذشته‌نگراست، چراکه عظمت و عزت گذشته‌ی طلایی مؤمنان را به یاد می‌آورد. بنیادگرایان مسلمان به گذشته‌ی تاریخی خود می‌بالند که در قرون ابتدایی تمدن اسلامی از شکوه و عظمت جهانی برخوردار بودند، ولی امروزه جهان اسلام از آن عظمت گذشته دور شده است. بویژه فروپاشی امپراطوری عثمانی باعث ایجاد خلاء قدرت هرچه بیشتری در میان مسلمانان گردید و آنها برای احیای عظمت گذشته درصدد بازگشت به دوران گذشته‌اند. درهمین راستاست که آنها به تاریخ بسیار رجوع می‌کنند و حال و آینده‌ی خود را به گذشته‌ی پر رونق خود پیوند می‌زنند. به همین خاطر است که بنیادگرایی اصولاً پدیده‌ای گذشته‌گرا و تاریخ محور است. آنها با این کار از هویت کهن خود دفاع می‌کنند و از آن سپری برای مقاومت و مقابله با غربی می‌سازند که خود را مورد تهاجم ارزش‌های مدرن آن می‌بینند. شاید تجدید حیات جامعه‌ی آرمانی پیشین خود، یکی از اصلی‌ترین اهداف بنیادگرایان مسلمان در زمان حاضر باشد، یعنی همان گذشته‌ی خود طلایی

۵- انسان محوری: در دوران روشنگری، انسان در محوریت قرار گرفت و به دنیا، جامعه و نظام اجتماعی به مثابه‌ی منبع تأمین نیازها و خواسته‌های انسان نگریسته می‌شد. پست مدرنیست‌ها بر این باورند که انسان محوری مدرنیسم به بن بست رسیده، اما مسلمانان بنیادگرا هرگونه انسان محوری را رد می‌کنند. پست مدرنیست‌ها از هرج و مرج و عدم وجود معیار و شاخص ثابت و مشخصی در زندگی بشری سخن می‌گویند. عصر پست مدرن دوره‌ی بیم و هراس انسان است، چراکه طرفداران این مکتب چنین مطرح می‌کنند که رؤیاهای انسان به بن بست رسیده و چشم انداز روشنی در برابر انسان وجود ندارد. فوکو این دوران را مشکل ساز و پر رمز و راز می‌بیند و رولان بارت آن را به آرامش قبل از فرارسیدن آخرالزمان تشبیه می‌نماید که انسان سردرگم و پریشان و ناامید و مستأصل می‌شود. اینان امید بستن به دوران مدرن را امری بیهوده می‌دانند و دوران پست مدرن را پایان نگرش به جهان به مثابه یک تمامیت فراگیر که پاسخ پرسش‌های انسان را در خود داشته باشد، معرفی می‌کنند. آنها البته در جستجوی معنا هستند، معنایی که دوران مدرن را خالی از آن می‌بینند بنیادگرایان مسلمان اما ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی را بالاتر از هر چیز دیگر قرار می‌دهند و معتقدند که دنیا برای انسان آفریده نشده، بلکه این انسان است که برای اجرای شریعت اسلامی خلق گردیده است بنیادگرایان مسلمان مدرنیسم را نابودکننده انسانیت انسان می‌دانند و سعادت انسان را تنها در گرو پیروی از ارزش‌های اسلامی می‌دانند. آنها زندگی در جامعه‌ی غربی را عامل تباهی انسان می‌دانند و برای سعادت بشر، تشکیل یک امت اسلامی که در آن حکومت اسلامی بر پایه‌ی شرع اسلام جاری باشد را ضروری می‌دانند. به زعم سید قطب، یک جامعه‌ی متمدن جامعه‌ای است که در آن الله حاکم است (از طریق اجرای شریعت اسلام)، روش زندگی الهی در آن جاری است، انسانیت ارزش حقیقی خود را یافته، اخلاقیات مجال ظهور پیدا کرده، خانواده دارای بالاترین ارزش است و انسان تا سر حد خلیفه الله (جانشین خدا) بر روی زمین اوج می‌گیرد. به بیان قطب، تنها در یک جامعه‌ی اسلامی، انسان قادر است تا این حد رشد کند و بنابراین تنها این امت اسلامی است که می‌تواند متمدن باشد

۶- انتقاد به مدرنیسم: پست مدرنیسم انتقادی همه جانبه و تهاجمی تمام عیار به مدرنیسم است. پست مدرنیست‌ها مدرنیسم را به نقد می‌کشند که تأکید آنها بر عقل، علم و ارزش‌هایی خاص نتوانسته حقیقت، زیبایی و عدالت را برای انسان به ارمغان بیاورد، بلکه جهانی که مدرنیسم ساخته پر از معضل و فلاکت، جنگ، تباهی، پوچی، فقر، گرسنگی و بنیادگرایی اسلامی و پست مدرنیسم است. نظام سرمایه داری که ابزار اجرا و تحقق پروژه‌ی مدرنیسم در سطح جهان نیز بوده از نظر آنها عقلانیت را

ابزاری نموده و در نتیجه خرد انسانی را از ماهیت اصلی اش تهی ساخته است. در این میان سرمایه‌داری امریکایی بیش از دیگر قدرت‌ها مورد تهاجم قرار دارد پست مدرنیسم به بحرانی تأکید می‌کند که مدرن سازی جوامع بوجود آورده است. پست مدرنیست‌ها پروژه‌ی مدرنیسم را در تمامی جنبه‌هایش ناموفق و شکست خورده می‌بینند و معتقدند مدرنیسم، جهان را با بحرانی اخلاقی و فلسفی مواجه ساخته و معنای زندگی را از بین برده است. البته آنها بیش از آنکه از چنین بحرانی استقبال کنند، خود از آن گله مندند. از سوی دیگر، ضدیت با مدرنیسم یکی از ویژگی‌های بنیادین بنیادگرایی به شمار می‌رود. بنیادگرایان روش مدرنیستی زیستن را تهدیدی علیه ایمان، ارزش‌ها و باورهای دینی خود می‌دانند. بنیادگرایی اسلامی در برابر ترویج مدرنیته سازی زندگی اجتماعی در جوامع اسلامی از خود مقاومت بسیار نشان می‌دهد و بر این باور است که ارزش‌های مدرن، اسلام را تضعیف می‌کنند و در واقع مدرنیسم را به مثابه ی دشمن دین تلقی می‌کند، دشمنی که سعی دارد مسلمانان را از هویت اسلامی خود جدا و از خود بیگانه سازد. تاجی فاروخی بر این باور است که سید قطب، مدرنیته را پدیده‌ای غربی و در تعارض بنیادین با حکومت الله می‌دید و آن را در تمامیتش نفی می‌کرد. بنابراین هر دو رویکرد، خود را با تهاجم به مدرنیسم تعیین هویت می‌کنند .

۷- .بدیل مدرنیته: پست مدرنیسم مدرنیته را نفی می‌کند، اما چیز دیگری جایگزین آن نمی‌سازد. پست مدرنیست‌ها از هرج-ومرج، عدم وجود ارزش‌های مشخص و پایان یافتن زمان وعده‌های زیبای مدرنیست سخن می‌گویند، اما بدیلی برای این خلاء ارایه نمی‌دهند. اما بنیادگرایان مسلمان خواهان بازگشت به زمان ماقبل مدرنیته (سنت) می‌باشند، یعنی اینکه اینان ارزش‌های سنتی را جایگزین ارزش‌های مدرن و شریعت را بدیل مدرنیسم می‌دانند. آنها درصدد تشکیل یک حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت اسلام هستند تا از آن طریق راه را برای اسلامیزه کردن جامعه هموار سازند. بنیادگرایان به اهمیت مسئله‌ی آموزش واقفاند و اسلامی کردن جامعه را بدون اهتمام به آموزش امکانپذیر نمی‌دانند. به همین خاطر است که به ایجاد و احداث مدارس اسلامی همت می‌گمارند پست مدرنیست‌ها مدرنیته را مورد انتقاد قرار می‌دهند، اما فقط در مرحله‌ی انتقاد از آن باقی می‌مانند و از آن فراتر نمی‌روند. اما بنیادگرایان مسلمان مدرنیته را هم مورد نقد و انتقاد و حمله قرار می‌دهند و هم شریعت اسلامی و برپایی نظامی اسلامی را به مثابه بدیلی برای آن عرضه می‌کنند و پی می‌جویند.

آنها اندیشه‌های مدرنیستی را نافی تحقق ارزش‌های دینی می‌بینند به نظر بناء، سید قطب و مودودی؛ آزادی در غرب بدون عدالت اجتماعی است و بنابراین، این آزادی از محتوا تهی است. این سه شخصیت، نظام‌های غربی را از مصادیق نظام‌های "جاهلی" خواندند، چراکه آموزه‌ها و اصول این نظام‌ها را ضد خدایی (الحادی) می‌دانستند که شبیه نظام‌های پیش از اسلام می‌باشند، زیرا بر مادیگری استوار گردیده‌اند. از نظر آنها؛ دین در جوامع غربی به حاشیه رانده شده و ارزش‌های اخلاقی بی‌رمق گردیده‌اند و این پیامد جهان بینی ماتریالیستی مدرنیستی حاکم بر نظام‌های غربی است. آنان، اسلام را شریعتی کامل و راه حلی بدیل برای این نظام غربی می‌دانستند که برای همه‌ی معضلات و مشکلات اجتماعی _ اقتصادی راه‌حلی کارآمد ارایه داده است.

۸- نظام سرمایه داری: هم پست مدرنیست‌ها و هم بنیادگرایان مسلمان نظام سرمایه داری را در ایجاد بی نظمی جهانی، بروز جنگها، گسترش فقر، تشدید معضلات اجتماعی، تعمیق شکاف طبقاتی در گستره‌ی ملی و بین المللی، تخریب محیط زیست و ناکامی مدرنیته در تحقق وعده‌هایش مقصر و مسئول می‌دانند. از نظر پست مدرنیست‌ها، سرمایه داری به قیمت نابودی جهان درصدد رشد اقتصادی و کسب سود هر چه بیشتر است و این ناهنجاری‌ها را عواقب وجود نظام سرمایه‌داری می‌دانند. آنها مدرنیسم را مورد انتقاد قرار می‌دهند که تحقق نظام مدرنیستی را بر عهده‌ی سرمایه‌داری و امپریالیسم نهاده و بنابراین نظام

اصولاً ضد اسلام است. دولت آن نیست که توسط مردم تعیین گردد. دولت می‌بایست توسط نمایندگان الله تعیین شود که همان فقیهان می‌باشند. مشروعیت یک دولت از رأی اکثریت مردم ایجاد نمی‌گردد، بلکه مشروعیت یک دولت را خدا باید تعیین نماید. در جهان تنها دو نظام سیاسی وجود دارد؛ یکی نظام الهی و دیگری نظامی شیطانی. نظام الهی آن است که در راستای اجرای احکام شریعت اسلامی بوجود آید و نظام شیطانی همه‌ی آن نظام‌های موجود در غرب و شرق عالم‌اند. این نظام‌ها شیطانی‌اند چراکه بر پایه‌ی تعالیم الهی شکل نگرفته‌اند.

نتیجه‌گیری:

در یک جمع‌بندی می‌توان اجمال یافته‌های این مقاله را چنین بیان کرد:

۱. هرچند ارائه تعریف مشخص از پست‌مدرنیسم، با مبانی این تفکر سازگار نیست، اما می‌توان برای پست‌مدرنیسم شاخصه‌ها و اصولی را بیان نمود. از جمله شاخصه‌های پست‌مدرنیسم عبارتند از: انکار وجود یا ارائه، انکار مبدأ یا ارجاع پدیده‌ها به واقع و اصل خود، انکار وحدت، انکار فراگیری هنجارها و شاخص اثباتی غیریت ترکیب‌کننده.
۲. پست‌مدرنیسم دارای شش اصل زیر می‌باشد: انکار واقعیت، مواجهه انسان با یک وانمودگرا، بی‌معنایی، شک‌اندیشی و کثرت‌گرایی.
۳. دیدگاه پست‌مدرن در نظریه سازمان، اشتراک کلی نظریه‌های دیگر را نفی می‌کند، ولی جایگزین واحدی برای آن ارائه نمی‌دهد.
۴. نظریات مدیریت و سازمان پست‌مدرن، بر خلاف نظریات دیگر به جای یک استعاره واحد، استعاره‌های متعددی از سازمان ارائه می‌دهند که این استعاره‌ها عموماً از جنس نرم می‌باشد.
۵. در نظریات سازمان و مدیریت پست‌مدرن، مسئله تنوع ساختار سازمانی و مطرح شدن ساختارهای جدید به چشم می‌خورد.
۶. یکی از تأثیرات دیدگاه پست‌مدرن در نظریات سازمان، توجه این نظریات به گروه‌های خاص است.
۷. ظهور سازمان‌های فراصنعتی هم از نظر تاریخی و هم از نظر مفهومی، با مطرح شدن تفکر پست‌مدرن هماهنگی داشته است.
۸. جایگاه دیدگاه پست‌مدرن تمدن غربی است که از جهت مبانی و اهداف با تمدن اسلامی یکسان نمی‌باشد. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت طرح دیدگاه پست‌مدرن در غرب بتواند تأثیری در نظریات اسلامی سازمان و مدیریت داشته باشد. علاوه بر اینکه از جهت مبانی نیز این دیدگاه با مبانی اسلامی همخوانی ندارد.

منابع:

۱. پارسا، خسرو؛ پست مدرنیسم در بوته نقد (مجموعه مقالات)؛ نشر آگه؛ تهران؛ ۱۳۷۷
۲. تافلر، الوین، موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر مترجم، ۱۳۷۱
۳. داوری، رضا، سیری اجمالی در اندیشه پست‌مدرن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸
۴. رابینز، استفن؛ دی سنزو، دیودای؛ مبانی مدیریت؛ ترجمه سید محمد اعرابی، محمدعلی حمید رفیعی و بهروز اسراری ارشاد؛ انتشارات دفتر پژوهشهای فرهنگی، چاپ دوم، تهران؛ ۱۳۸۲.
۵. رحمان سرشت، حسین؛ تئوریهای سازمان و مدیریت از نوگرایی تا پست نوگرایی؛ انتشارات فن و هنر؛ تهران؛ ۱۳۷۷
۶. رضاییان، علی، مبانی و سازمان مدیریت، انتشارات سمت، چاپ یازدهم ۱۳۷۹
۷. طاهرپور، فاطمه؛ رجایی پور، سعید؛ فرانوگرایی در مدیریت؛ نشریه تدبیر، شماره ۲۰۰؛ تهران؛ ۱۳۸۷
۸. کهون، لارنس، متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ترجمه و ویرایش عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی، ۱۳۸۱
۹. میرسپاسی، ناصر، مدیریت منابع انسانی و روابط کار، تهران: انتشارات میر، ۱۳۸۳
۱۰. مهدیزاده، محمد رضا، «نقد و بررسی کتاب اسلام و عصر پست مدرنیسم»، کتاب ماه علوم اجتماعی، آبان و آذر ۱۳۸۰.
۱۱. منظور، پرویز، «گفتمان اسلام گرایان در برابر پست مدرنیته (پست مدرنیسم: نشان بحران مدرنیسم)»، علوم سیاسی، ش ۲۴، ۱۳۸۲.
۱۲. سجادی، جواد، «مدرنیسم و پست مدرنیسم در اسلام (تعارض یا سازگاری)»، سفیر، ۱۳۸۵،
۱۳. وارد، گلن، پست مدرنیسم، ترجمه قادر فخر رنجبری، ابوذر کرمی، تهران، ماهی، ۱۳۸۳.